۸. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۹/۰۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۰۱ آذر ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- بررسی سند روایت «اقْرَأْ كَمَا يُقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ»
- منع از قرائتی خلاف قرائات رائج در روایت سالم ابی سلمه
- پاسخ مرحوم حکیم به برداشت عدم اعتبار قرائات از روایت سالم ابی سلمه
- هفت مقدمه وحید بهبهانی در اثبات تعدد و تواتر قرائات در کتاب مصابیح الظلام
- تصحیح کلمه «ضُعف» توسط علامه شعرانی و منشأ اشتباه صاحب التمهید

پیشگفتار (خلاصه)

بررسی سند روایت «اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ الْنَّاسُ حَتى يَقومَ القائِمِ»

صفحه پنجم بودیم. مرحوم آسید جواد صاحب مفاتح الکرامه فرمودند:

> (قلت) یشیر بذلک إلی الأخبار الواردة فی ذلک کخبر سالم بن سلمة و غیره و کلامه ککلام الشیخ و الطبرسی و الکاشانی یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآنا رخصة و تقیة و فیه بعد و علی هذا فیحمل خبر الخصال المتقدم علی التقیة و کلام الأصحاب و إجماعاتهم علی التواتر إلی أصحابها لا إلیه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و ینحصر الخلاف فیمن صرح بخلاف ذلک کالشهید الثانی و غیره و یؤید ذلک ما سمعته عن هؤلاء الجماعة من العامة**[1]**

«(قلت) یشیر بذلک»؛ ذلک، عبارت استادشان وحید بهبهانی است. وحید فرمودند: **«بل ربما کانوا یمنعون من قراءة الحق و یقولون هی مخصوصة بزمان ظهور القائم عجل اللّٰه تعالی فرجه انتهی**[2]».

«یشیر بذلک إلی الأخبار الواردة فی ذلک کخبر سالم بن سلمة و غیره»؛ خبر سالم بن سلمه در جلد دوم کافی شریف، صفحه ۶۳۳ آمده است.

> مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا أَسْتَمِعُ حُرُوفاً مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَى مَا يَقْرَأُهَا النَّاسُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كُفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ ع فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ ع قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى حَدِّهِ وَ أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلِيٌّ ع وَ قَالَ أَخْرَجَهُ عَلِيٌّ ع إِلَى النَّاسِ حِينَ فَرَغَ مِنْهُ وَ كَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص وَ قَدْ جَمَعْتُهُ مِنَ اللَّوْحَيْنِ فَقَالُوا هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ مَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَداً إِنَّمَا كَانَ عَلَيَّ أَنْ أُخْبِرَكُمْ حِينَ جَمَعْتُهُ لِتَقْرَءُوهُ

[3]

مرحوم صاحب مفتاح الکرامه تعبیری کردند به «خبر سالم بن سلمه». مرحوم مجلسی در بحارالانوار فرمودند این روایت ضعیف است. ظاهرش هم این است و از مقام علامه مجلسی دور است که سند به این خوبی را بگویند ضعیف است. ظاهرش هم این است که در این ضعف به فهرست شیخ الطائفه اکتفاء کرده باشند. و حال آنکه یکی از موارد مهم اینکه علم رجال چه کار میکند همینجا است و فرمایشی است که شیخ راجع به سالم دارند. در نسخه کافی چاپ اسلامیه و همچنین مرآة دارد «سالم بن سلمه». در نسخه چاپ جدید پانزده جلدی کافی که ظاهراً دار الحدیث چاپ کرده، با تعلیقه مفصلی که توضیح دادهاند فرمودهاند: «عن سالم ابی سلمه». توضیح هم دادهاند. در نرمافزار درایه هم به همین صورت تصحیح کرده و به گمانم واضح هم هست. به ذهن میآید که میتوان گفت این روایت یکی از سندهای طلائی کافی است. یعنی همه اجلاء هستند و همه کسانی هستند که مثانی هستند. یعنی از کسانی هستند که دوبار برای آنها گفته شده «ثقة ثقة».

سالم هم که مشکلی ندارد. در فهرست مرحوم شیخ به این صورت آمده. من نمیدانم؛ یکی از عجائب است. من که سرم نمیشود. از ابتدا هم عرض میکنم. ولی عرض حال ذهن قاصر خودم است. آن چه که فعلاً در ذهن من حاضر است، این است: نمیگویم که درست است. عرض حال کردن یک نحو درد و دل کردن فضای طلبگی است. یکی از عجائب مواضع فهرست شیخ این است که ایشان به این صورت بیان کردهاند. اولاً گفتهاند کنیه ابو خدیجه برای خودش است و ابو سلمه برای پدرش است. عبارت نجاشی روشن است. نجاشی کار را تمام کرده. همین است که میگویم علامه مجلسی در مرآت فرمودهاند «ضعیف». ظاهرش این است که «ضعیف» در مرآت مستند به فهرست شیخ است. از عجائب فهرست همینجا است. اختیار معرفة الرجال کشی برای خود مرحوم شیخ است، در همین رجال کشی دارد که حضرت فرمودند تو ابوخدیجه هستی، کنیه خود را تغییر بده و ابوسلمه بکن. اما در فهرست میگویند که ابوخدیجه کنیه خودش است و ابو سلمه کنیه پدرش است. یعنی اصلاً جور در نمیآید. لذا اولین چیزی که من میگویم، این است که من نمیدانم. یعنی امر عجیبی است. لذا هم ابن داوود و دیگران هم در دو جا آوردهاند. حال تفصیلاتش بر عهده خودتان باشد.

علی ای حال به گمانم جناب سالم ابی سلمه –سالم بن مکرم- خودش ابو سلمه و ابو خدیجه است. این مشکلی ندارد. روایات متعددی هم از او نقل شده است. این راوی خیلی خوب و همراه امام علیه‌السلام بوده. شاید حضرت را به حج برده. لذا میگویم که سند از این جهات خیلی خوب است. شاید به همین خاطر بوده که صاحب مفتاح الکرامه فرمودند «خبر سالم بن سلمه». یعنی به خبر تعبیر کردند. ولی شاید با اطمینان بالایی میتوان گفت «کصحیحة سالم ابی سلمه».

شاگرد: فرمودید خود حضرت فرمودند که ابو خدیجه نه ولی ابو سلمه باش؟

استاد: بله، در نقل کشی دارد. رجال کشی معروف است. این کشیای که در دست ما است برای مرحوم شیخ است که خلاصه کردهاند. در همان چیزی که خود مرحوم شیخ خلاصه کردهاند آمده: «لا تکنی بابی خدیجه، گفت بماذا اکنی نفسی؟ فرمودند به ابو سلمه».

---

[1] مفتاح‌الکرامة‌في شرح قواعدالعلامة(ط - دارالاحیاء التراث) ج ۲ ص ۳۹۳

[2]همان

[3] الكافي- ط الاسلامية ج ۲ ص۶۳۳

منع از قرائتی خلاف قرائات رائج در روایت سالم ابی سلمه

خب این روایت چیست که ایشان فرمودند در آن منع شده؟ سالم ابی سلمه می‌گوید:

«قَرَأَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا أَسْتَمِعُ حُرُوفاً مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَى مَا يَقْرَأُهَا النَّاسُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كُفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ»؛ این قرائت را نخوان. **«اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ ع فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ ع قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى حَدِّهِ»**؛ نفرمودند علی قرائة واحدة. یعنی همانطوری که شبیه ش را سید شمس الدین در جزیره خضراء بیان کرد.

«وَ أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلِيٌّ ع وَ قَالَ أَخْرَجَهُ عَلِيٌّ ع إِلَى النَّاسِ حِينَ فَرَغَ مِنْهُ وَ كَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص وَ قَدْ جَمَعْتُهُ مِنَ اللَّوْحَيْنِ فَقَالُوا هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ»؛ البته وقتی حاج آقا این حدیث را می‌گفتند در نقل‌شان اضافه‌ای هم بود: می‌گفتند خب باشد بگذار و برو. حضرت فرمودند این دیگر نشد! من این همه نوشته ام نزد شما بگذارم و بروم؟! بار شتر بود. آن را بردند. بعد اضافه فرمودند که این را تا زمان ظهور پسرم نخواهید دید. و خیلی هم جالب است. من قبلا اینها را در مباحثه هفت-هشت ساله روی برخی از مباحث بیشتر تأکید داشتم. یک نقل ضعیف نیست؛ در این همه از کتب تاریخ شیعه و اسلام یک نقل نیست که وقتی عثمان همه مصاحف را با چه زوری گرفت و احراق کرد، یک نقل نیست که حتی بهدنبال مصحف امیرالمؤمنین فرستاده باشد. این خیلی جالب است. من جلوتر از اینها بحث کرده‌ام. یعنی دلالت دارد چون حضرت فرمودند این دیگر نزد ما است، عثمان میدانست که دیگر دستیافتنی نیست. و لذا قبلاً بحث کرده‌ایم که ابن سیرین آن تابعی -معروف که مراسیلش معتمد است- که آن را در ردیف حسن بصری ذکر می‌کنند، می‌گوید ای کاش ما به این مصحف امیرالمؤمنین دسترسی پیدا کنیم. «فان فیه علما کثیرا». در طبقات ابن سعد هست. در فدکیه آورده‌ام. می‌گوید ای کاش به آن دسترسی داشتیم، فانّ فیه علما کثیرا. این تعبیر ابن سیرین است. معلوم می‌شود که شنیده بودند که چنین چیزی هست ولی از آن خبری نیست. حتی عثمان هم طمع نکرد که بتواند اقدامی بکند.

حفصه با عثمان شرط کرد، که مصحف پدرم را به شرطی به تو میدهم که به من برگردانی. عثمان هم عمل‌کرد. مصحف خلیفه دوم را از او گرفت و بعد هم به او برگرداند. خیلی جالب است. اینها را هم آورده‌ام و هم گفته‌ام. روزی که حفصه وفات کرد عثمان نبود. مروان بن حکم دنبال ابن عمر فرستاد. حفصه هنوز دفن نشده بود. داشتند او را تشییع می‌کردند. گفت مصحف او را بیاورید، فاحرقه. خیلی عجیب است. چرا؟ لعلا یقول الناس بعدُ، که این مصحف با دیگری تفاوت می‌کند. تو بگذار و بگو که تفاوت ندارد، خب چرا آتش میزنی؟! درست استدلال معکوس است. شبیه استدلالات امروزی است که شما برای کاراتان استدلال های بر عکس میآورید. اینها ظرافت کاری‌های مدیریت اذهان است.

چطور شد که به اینجا آمدم؟ بله، حاج آقا می فرمودند، آنها گفتند که این مصحف را بگذار و برو. حضرت فرمودند نه، نزد شما نمی‌گذارم و دیگر هم آن را نخواهید دید.«فَقالَ أَمَا وَاللّهِ ما تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هذا أَبَدا إِنّما كانَ عَلَيَّ أَنْ أُخْبِرَكُمْ حِينَ جَمَعْتُهُ لِتَقْرَؤُوهُ».

مصحف امیرالمؤمنین مورد اجماع شیعه و سنی است. الاتقان سیوطی را نگاه کنید. اگر در دهها کتاب علوم قرآنی نگاه کنید، همانطوری که مصحف ابی و ابن مسعود هست، یکی از بارزترین مصاحفی که نزد آنها مسلم است، مصحف علی علیه‌السلام است.

پاسخ مرحوم حکیم به برداشت عدم اعتبار قرائات از روایت سالم ابی سلمه

خب این یک روایت است. ایشان فرمودند «یمنعون»، اما جواب را مرحوم آقای حکیم دادند. مستمسک جلد ششم، صفحه ۲۴۵؛ مرحوم آقای حکیم در این صفحه عبارت بسیار جانانه‌ای داشتند. یک بار دیگر این عبارت را خدمت شما خواندم. اگر من این عبارت را ده بار بخوانم سیر نمی‌شوم. چرا؟ چون یک جاهایی هست که عبارات موافق فهم و پیشرفت و ارتکاز و تحقیق علمی است. فرمودند:

> هذا ولكن الظاهر من النصوص المنع من قراءة الزيادات التي يرويها أصحابهم (ع) عنهم (ع) والا نظر فيها التي ترجح قراءة دون أخرى فتكون أجنبية عما نحن فيه. والذي تقتضيه القاعدة أن ما كان راجعاً الى الاختلاف في الأداء من الفصل والوصل ، والمد والقصر ، ونحو ذلك لا تجب فيه الموافقة لاحدى القراءات فضلا عن القراءات السبع ، وما كان راجعاً الى الاختلاف في المؤدى يرجع فيه الى القواعد المعول عليها في المتباينين ، أو الأقل والأكثر ، أو التعيين والتخيير ، على اختلاف موارده، لكن يجب الخروج عن ذلك بالإجماع المتقدم عن التبيان ومجمع البيان ، المعتضد بالسيرة القطعية في عصر المعصومين (ع) على القراءة بالقراءات المعروفة المتداولة في الصلاة وغيرها من دون تعرض منهم (ع) للإنكار ، ولا لبيان ما تجب قراءته بالخصوص الموجب للقطع برضاهم (ع) بذلك كما هو ظاهر[1]

«هذا ولكن الظاهر من النصوص المنع من قراءة الزيادات التي يرويها أصحابهم (ع) عنهم (ع) والا نظر فيها التي ترجح قراءة دون أخرى»؛ حضرت فرمودند این قرائت را نخوان. «اقرأ کما یقرأ الناس»، اما نمی خواستند بگویند که قرائت درست این است و دیگر نه. این مطلب بسیار درستی است که هر چه هم بیشتر دقیق می‌شویم می‌بینیم که این حرف مرحوم آقای حکیم دقیق و خوب است. یعنی با فضای که روایت در آن جا صادر شده موافق است؛ موافق است با «اقرأ کما یقرأ الناس» که متفاهم حاضرین در مجلس روایت سالم ابی سلمه بود. این را فرمودند.

دنباله اش هم مطلب خیلی خوبی است. مقصود من دنباله اش است. جالب بودن بخش اول کلام ایشان این است که ایشان فضای سنگین علمی را ترسیم می‌کنند. خب این بخش اول را دیگران هم دارند اما آن چه که جالب‌تر است، بخش اخیر آن است. این بخش چرا جالب است؟ چون می‌فرمایند اجماعی که شیخ و طبرسی و دیگران فرموده‌اند لاریب فیه است. کالشمس است. اول فرمودند قاعده می‌گوید: **«والذي تقتضيه القاعدة أن ما كان راجعاً الى الاختلاف في الأداء من الفصل والوصل ، والمد والقصر ، ونحو ذلك لا تجب فيه الموافقة لاحدى القراءات فضلا عن القراءات السبع»**؛ هفته قبل وحید بیانی داشتند که بقیه آن را می‌خوانیم.

«وما كان راجعاً الى الاختلاف في المؤدى يرجع فيه الى القواعد المعمول عليها في المتباينين ، وأ الأقل والأكثر ، وأ التعيين والتخيير، على اختلاف مواردها»؛ مبنای این قاعده، حرف واحد است؛ البته روی تلقی امروزی. چرا؟ چون متباینین هستند. یکی از آنها برای خدا است. و دیگری هم معلوم نیست که چه کسی در آورده است. نتیجه این قاعده اینطور می‌شود. این قسمت اول است. خب اگر به این صورت است ما گرفتار متباینین هستیم و ...؟! می‌فرمایند: **«لكن يجب الخروج عن ذلك بالإجماع المتقدم عن التبيان ومجمع البيان، المعتضد بالسيرة القطعية في عصر المعصومين (ع) على القراءة بالقراءات المعروفة المتداولة في الصلاة وغيرها من دون تعرض منهم (ع) للإنكار»**؛ مثلاً بگویند که این را در نماز بخوان و دیگری را نخوان.**«ولا لبيان ما تجب قراءته بالخصوص الموجب للقطع برضاهم (ع) بذلك كما هو ظاهر»**.

نعم في صحيح داود بن فرقد والمعلى بن خنيس قال :«كنا عند أبي عبد الله (ع) فقال : إن كان ابن مسعود لا يقرأ على قراءتنا فهو ضال ثمّ قال (ع) : أما نحن فنقرأ على قراءة أبي »إلا أنه لا يصلح للخروج به عما ذكر ، ولو كان المتعين قراءة أبي وأبيه (ع) ـ على الاحتمالين في كلمة « أبي » ـ لما كان بهذا الخفاء ، ولما ادعي الإجماع على جواز القراءة بما يتداوله القراءة ، فلا بد أن يحمل على بعض المحامل ، ولعل المراد هو أنقراءة ابن مسعود تقتضي في بعض الجمل انقلاب المعنى بنحو لا يجوز الاعتقاد به. والله سبحانه أعلم**[2]**

«نعم»؛ می‌گویند ما که در اینجا روایت داریم که حضرت ابن مسعود را تخطئه کردند و دنباله آن فرمودند: «لكن نحن نقرأ على قرائة ابی».

«نعم في صحيح داود بن فرقد والمعلى بن خنيس»؛ صاحب مفتاح الکرامه فرمودند «صحیحه المعلی»،اما ایشان می‌فرمایند هر دوی آنها صحیح است. البته صحیح بودن آن به معلی است. نمی‌دانم ایشان داوود را چه کار می‌کنند.

«**قال:كنا عند أبي عبد الله (ع) فقال: إن كان ابن مسعود لا يقرأ على قراءتنا فهو ضال...**»؛ خب امام که فرمودند ما به چه قرائتی قرائت می‌کنیم، پس این اجماع و این سیره قطعی‌های که شما می‌گویید چه شد؟می‌فرمایند:**«إلا أنه لا يصلح للخروج به عما ذكر»؛** ما ذکر سیره قطعی است. در نظر آقای حکیم این «المعتضد بالسيرة القطعية في عصر المعصومين» مهم بود.نسبت به این روایت می‌فرمایند: «**إلا أنه لا يصلح للخروج به عما ذكر»؛** یعنی قطع داریم که به همه اینها راضی بودند.

«**ولو كان المتعين قراءة أبي وأبيه (ع) ـ على الاحتمالين في كلمة «أبي»»؛** اگر متعین آن بود «**لما كان بهذا الخفاء**»؛ آنکه مخفی نمی‌ماند.**«ولما ادعي الإجماع على جواز القراءة بما يتداوله القراءة»**؛ اجماع نمی کردند که همه آنها جایز است. امام فرمودهاند «ابی»، شما چه کار دارید که به دیگران مراجعه کنید.«فلا بد أن يحمل على بعض المحامل، ولعل المراد هو أنقراءة ابن مسعود تقتضي في بعض الجمل انقلاب المعنى بنحو لا يجوز الاعتقاد به. والله سبحانه أعلم».

ببینید اجماع امامیه بر جواز قرائت است. چیزی که کنار این اجماع آمده «کرهوا تجرید القرائه» است. هم مجمع فرموده بودند و هم شیخ. یعنی امامیه از روز اول به‌دنبال این نرفتند که یک قرائت را بخوانند. یعنی نه تنها این روایت با آن اجماع، صلاحیت خروج ندارد بلکه ضمیمه خود آن اجماع هم در صریح این روایت است به‌عنوان تعیین قرائت ابی. پس معلوم می‌شود شیعه از روز اول از این روایت تعیین نفهمیده‌اند. اگر فهمیده بودند نسبت به فرمایش امام «کرهوا» نبود. این ممکن است؟! در همین قرائات در ساده‌ترین چیزها تابع ائمه بودند؛ در جهر به بسم الله، در جزئیت بسم الله، در اینکه «سوره ضحی» و «الم نشرح» را باید با هم در نماز بخواند. و سایر مواردیکه جمع‌آوری شده است. اینها را گفته‌اند و شیعه هم عمل کرده است اما وقتی به اینجا می‌رسد بگویی‌م

«کرەوا»؟!

پس معلوم میشود در همان زمان، شیعه از «نحن نقرأ علی قرائة ابی» چیزی میفهمیدند که منافاتی با «کرەوا تجری» نداشته است. آن «کرەوا تجری» سیره قطعیه بوده و این روایت مختار اهل مدینه است. آن چیزی بوده که در مدینه رایج بوده است. پس این صفحای است که مرحوم آقای حکیم از این عبارتی که در جزوه خواندیم جواب دادهاند.

---

[1] مستمسك العروة الوثقی ج ۶ ص ۲۴۵

[2] همان

هفت مقدمه وحید بهبهانی در اثبات تعدد و تواتر قرائات در کتاب مصابیح الظلام

> (قلت) یشیر بذلک إلی الأخبار الواردة فی ذلک کخبر سالم بن سلمة و غیره و کلامه ککلام الشیخ و الطبرسی و الکاشانی یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآنا رخصة و تقیة و فیه بعد و علی هذا فیحمل خبر الخصال المتقدم علی التقیة و کلام الأصحاب و إجماعاتهم علی التواتر إلی أصحابها ل إلیه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و ینحصر الخلاف فیمن صرح بخلاف ذلک کالشهید الثانی و غیره و یؤید ذلک ما سمعته عن هؤلاء الجماعة من العامة [1]

«...یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآنا رخصة و تقیة و فیه بعد»؛ در چه چیزی بعد است؟ در اینکه این قطع و این سیره برای مماشات باشد. برای تقیه باشد. هفته قبل عرض کردم که شماره بگذارید و وجه البعد را بنویسید. نمیدانم شما حوصله کردید و چند تا از آنها را نوشتید. هفته قبل اولین وجه البعد را از خود وحید عرض کردیم. خیلی عالی است. یعنی از کلام خودشان وجه البعد را عرض کردیم. آخر وقت بود، عباراتشان را سریع خواندیم.

اگر یادتان باشد عرض کردم، حاج آقا میفرمودند وحید طوری مطلب را ترتیب میدهند که در آخر کار میگویند: «هذا مما یحکم به النساء و الصبیان». حاجآقا این را زیاد میفرمودند. از قوت استدلال و گام برداشتنهای منطقی است. من شماره گذاشتم؛ وحید هفت گام منطقی را به زیبایی ردیف کردهاند و بعد فرمودهاند حال که به این صورت است، یک نتیجه عالی گرفتهاند. یکی از مهمترین وجههای بعد همین است. حال ببینید وجه بعد چه بود. عبارات وحید خیلی جالب بود.

> و أمّا سائر قواعد القراءة، فمراعاة التشدید و الإعراب بحیث تصیر العربیّة المعهودة و ال یخالفها فحکمهما حکم الإخراج عن مخارجها، و أشدّ منهما أو مثلهما حکم الجزم.و أمّا غیر ما ذکر من قواعدهم، فإن کان مثل ما ذکر، فکما ذکر، و إلّافالحکم بوجوب مراعاته یتوقّف علی دلیل و إن قال القرّاء ال بدّ من مراعاته، إلّا أن یقال: علم القراءة کان متداول فی زمان الأئمّة علیهم السّلام، حتّی أنّ

> بعض أعاظم أصحابهم عليهم السّلام و ثقاتهم المقرّبين عندهم كانوا عارفين ماهرين بهذا العلم...إلى غير ذلك من الأجلّة الذين كانوا ماهرين في هذا العلم، و في غاية الإطاعة للأئمّة عليهم السّلام، و نهاية المتابعة لهم، و الأئمّة عليهم السّلام قرّروهم عليه، و لم يتأمّلوا في علمهم و لا عملهم.
>
> و معلوم أنّ مراعاة هذا العلم لأجل العمل في مقام القراءة، فلو لم يكن مشروعا لكانوا عليهم السّلام يأمرونهم بصرف العمر فيما يجب و ما يحبّ اللّه، و عدم تضييع عمرهم، مع أنّ الأهمّ فالأهمّ أمر لا يرفع اليد عنه العقلاء فضلا عن أمثال هؤلاء، و خصوصا مع تمكّنهم من تحصيل ما هو منصب الأنبياء و الأوصياء.
>
> و بذلك يصيرون حجج اللّه على العباد، و الأئمّة عليهم السّلام حجج اللّه عليهم، كما ذكرنا سابقا، مع أنّهم كانوا يمنعون الجهّال عن تحصيل العلم الذي لا يضرّ و لا ينفع، فضلا عن هؤلاء الأجلّة.

«و أمّا سائر قواعد القراءة، فمراعاة التشديد و الإعراب بحيث تصير العربيّة المعهودة و لا يخالفها فحكمهما حكم الإخراج عن مخارجها»؛ مراعات تشدید و ... لازم است. اما درجایی‌که با قواعد مخالفت ندارد، لازم است که از قراء متابعت بکنیم یا نه؟ فرمودند: **«و إلّا فالحكم بوجوب مراعاته يتوقّف على دليل و إن قال القرّاء لا بدّ من مراعاته»**؛ قراء می‌گویند «لابد من مراعاته»، ولی ما که دلیلی نداریم، چرا بگوییم که مراعاتش لازم است.

بعد فرمودند **«إلّا أن يقال»**؛ مطلب واضح و کالشمس است. هفت مقدمه طی کرده‌اند. بخش‌هایی از عبارت ایشان را سریع می‌خوانم و بعد این هفت تا را ردیف می‌کنم. فرمودند:

«علم القراءة كان متداولا في زمان الأئمّة عليهم السّلام، حتّى أنّ بعض أعاظم أصحابهم عليهم السّلام و ثقاتهم المقرّبين عندهم كانوا عارفين ماهرين بهذا العلم»؛ این دو مقدمه بود. **مقدمه اول**؛ علم القرائه در زمان معصومین، در مرئی و مسمعشان علم متداول بود. اساتید داشت، می‌رفتند و می‌آمدند، می‌نشستند. خود عاصم چقدر شاگرد داشت. عاصم سی شاگرد دارد. الآن دو راوی آن بین ما معروف است. و الا ابن جزری برای او سی شاگرد ذکر می‌کند. خب حفص و شعبة بن عیاش دو نفر از آن‌ها هستند.

بعد شروع به اسم بردن می‌کنند. از حمران اسم می‌برند. از ابان ابن تغلب اسم بردند. از ثعلبة بن میمون اسم بردند و گفتند که همه این‌ها از اجلاء و عالمین به علم القرائة بودند.

تا الآن دو مقدمه شد؛ علمی متداول بود و اعاظم اصحاب ائمه مثل حمران، ابان و ثعلبه در این علم ماهر بودند. «ثقاتهم كانوا عارفين ماهرين».

مقدمه سوم؛**«و في غاية الإطاعة للأئمّة عليهم السّلام و نهاية المتابعة لهم»**؛ آن‌ها گوش به حرف ائمه بودند. این‌طور نبود که اگر امام اشاره کنند، همچنان آن‌ها راه بدی را بروند. **«و الأئمّة عليهم السّلام قرّروهم عليه»**؛ نه تنها نمی‌گویی که شاید آن‌ها گفته‌اند و به ما نرسیده، بلکه می‌گویی علم داری که امام معصوم علیه‌السلام آن‌ها را تثبیت کرده‌اند. این مقدمه سوم است؛ تقریر معصومین از اعاظم اصحابشان بر این علم. **«و لم يتأمّلوا في علمهم و لا عملهم»**؛ تأمل نکردند و نگفتند که شاید این علم شما خوب نباشد.

مقدمه چهارم؛**«و معلوم أنّ مراعاة هذا العلم لأجل العمل في مقام القراءة»**؛ قرائت علمی نیست که همین‌طور آن را یاد بگیریم و مانند علوم توصیفی باشد. علم القرائة برای این است که آن را بخوانیم؛ در نماز بخوانیم در تلاوت بخوانیم و آن را مراعات کنیم. پس مقدمه چهارم این

شد که علم القرائه برای عمل است؛ آن را می‌خوانند تا در نماز و غیر نماز آن را بخوانند.

مقدمه پنجم؛ اگر علم القرائه مشروع نبود؛ یعنی علم القرائه خراب کردن کتاب خدا بود؛ علم القرائه ترویج اوهام قراء بود؛ ولکن الاختلاف یجی من قبل الرواة؛ اختلاف ان‌بحقی که رواة ایجاد کرده بودند، اگر علم القرائه به این خاطر مشروع نبود؛ «فلو لم يكنمشروعا لكانوا عليهم السّلام يأمرونهم بصرف العمر فيما يجب و ما يحبّ اللّه، و عدم تضييع عمرهم»؛ این مقدمه پنجم. پس اگر غیر مشروع بود از آن نهی می‌کردند و نمی گذاشتند به‌دنبال این بروند و علم باطل را ترویج کنند.

مقدمه ششم؛ فرض بگیریم که مشروع بود. یعنی از باب تقیه و ناچاری این علم بود؛ نمی‌شد که بگوییم فعلاً غیر مشروع است و با آن در بیافتیم؛ می‌گویند خیلی خب ان‌مشروع نبود ولی در هرچه که غیر مشروع نیست، نباید اهم و فالاهم را مراعات کنند؟! باید عمرشان را صرف چیزی کنند که فوقش می‌گویید غیر مشروع نیست؟! آن هم به‌خاطر مراعات اموری. آن وقت عمر خودشان را در این امور صرف کنند؟! در اینکه عمرشان را در چه چیزی صرف کنند باید «الاهم فالاهم» را مراعات کنند. این الاهم و فالاهم در فرض اینکه مشروع باشد. اگر ان‌مشروع بود که می‌گفتند ان‌مشروع است؛ اگر هم بگویید مشروع است ائمه نیامدند که الاهم و فالاهم بکنند. به اصحابشان می‌گفتند که رها کنید. این یک علمی است فوقش نمی‌گوییم که ان‌مشروع است. اما نه اینکه همه عمر خودتان را صرف آن بکنید.

مقدمه هفتم؛ ائمه علیهم‌السلام این اصحاب و اجلاء را که هیچ، به مردم عادی و به جاهل می‌گفتند دنبال علمی که لاینفع است، نروید. «الاهم فالاهم» مقدمه ششم بود. هفتم این است که اصلا چیزی که «لایضر و لاینفع» است، در ردیف الاهم فالاهم نیست. می‌گویند دنبال آن نروید چون عمرتان تلف می‌شود. «ذاكَ عِلْمٌ لا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ[2]».

شاگرد: فضای الآن به‌گونه‌ای است که این سؤال ایجاد می‌شود. یعنی برخی از علوم هستند با اینکه شخص اطمینان دارد که علم درستی نیست ولی به‌خاطر حفاظ بر شریعت وقت می‌گذارد آن علوم غربی انسانی را یاد می‌گیرد. این احتمال در اینجا نیست؟ مثلاً در بغداد که تازه تشکیل شده بود و جای علوم مختلفی بوده تا اینها بتوانند مطرح شوند، لذا برای عده‌ای خاص اشکالی نداشته که یاد بگیرند.

استاد: درست است اما در اینجا یک علمی می‌آید و می‌گویند بروید و یاد بگیرید. اما فرض مبانایی که وحید فرمودند علمی است که اساسش برای تخریب کلام مولی است، برای این است که در قرن پانزدهم آن غربی ملعون بگوید مضطرب ترین متن است. اینها را هر کسی می‌فهمد.

شاگرد: نیاز به ضمیمه دارد. یعنی برای اینکه جلوی تخریب گرفته شود یک عده را بفرستند که یاد بگیرند.

استاد: نه، در آن صورت عده‌ای را می‌خواهند که در کنند. نه اینکه آن را ترویج کنند و متبحر شوند و کتاب بنویسند. اتفاقا عده‌ای را تشویق می‌کنند که آن را در کنند و نگذارند که آن پا بگیرد. نه اینکه از صدر اول تا الآن شیعه اجماع بکند که همه اینها جایز است. عروه را عرض کردم؛ در عروه می‌گویند «س» و «ص»، «ملک» و «مالک»، «کفواً» و «کفؤاً احد». همه موارد است که مرحوم سید فروعاتش را ذکر کرده است.

خب وحید این هفت مقدمه را فرمودند اما چه نتیجه‌ای گرفتند؟ هفت مقدمه از کلمات روشن بیان کردند. علم متداول بود، اصحاب ائمه ماهر بودند، ائمه آنها را تقریر کردند، اگر غیر مشروع بود باید منع کنند، اگر مشروع هم بود باید می‌گفتند که این اهم نیست؛ عمرت را صرف چیز دیگری

بکن، فالاهم هم نیست چون چرا ائمه باید بگویند «ملک» است و خالص، ای «مالک» است و خالص؟! در یک جا یک روایت ضعیف هم نداریم. مرحوم آقای خوئی فرمودند یک جا یک روایت ضعیف نداریم که ائمه فرموده باشند و «مالک» ای «ملک» را تعیین کرده باشند. تعیین در جایی است که مثل سوره حمد محل ابتلاء بوده. خب با این مقدمات این را فرمودند:

شاگرد: این به چه معنا است؟ « خصوصا مع تمكّنهم من تحصيل ما هو منصب الأنبياء و الأوصياء».

استاد: یعنی بروند علومی که برای انبیا و اوصیا است را به دست بیاورند. چه کار دارند که روی توهم یک راوی این همه کار کنند؟! روی اجتهاد یک راوی کار کنند. مرحوم صاحب جواهر می‌گویند کسی که کتابهای آنها را بخواند، قطع پیدا می‌کند که این قرائات از اجتهاد راوی است. پناه بر خدا! تازه کلامشان در در کلام صاحب مفتاح الکرامه است. جواهر در اینجا عجیب و غریب است. خیلی عجیب است. به مثل صاحب مفتاح الکرامه بگویند «متهجس بلداریه». اینها از جاهای عبرت‌آموز است. در جلالت و تتبع صاحب مفتاح الکرامه شکی نیست. ایشان جوابی می‌دهند که حق با ایشان است. بعداً آن را عرض می‌کنم. توضیح آن را با شواهد عدیده عرض می‌کنم. می‌گویند «متهجس بلداریه»! می‌گویند قطع داریم که اینها از اجتهاد آنها است. خب حال علمی که از اجتهاد آنها است، ائمه مدام سفارش کنند که بروید یاد بگیرید! محال است که چنین کاری را بکنند.

> فعلى هذا يمكن أن يقال: محسّنات القراءة لعلّها تكون محسّنات عند الأئمّة عليهم السّلام أيضا، فضلا [عن] أن يكون مهمّا يلزم ارتكابه عند القراءة، مثل مدّ «وَ لَا الضّالّينَ»، و أمثاله مهمّا أمروا به.
>
> لكن الأحوط بل الأولى عدم الفتوى بالوجوب شرعا و مراعاته في القراءة، و كذا ما منع القرّاء عنه لم يكن ممنوعا من جهة لغة العرب، و لا من الشرع، و لا من العقل، و كذا الحال في محسّنات القراءة عندهم لا يفتى به من لسان الشارع، لكن يرتكب واجبهم و محسّنهم و يزجر عن ممنوعهم في مقام العمل، و ما أدري ما السبب في حكم المصنّف بوجوب مراعاة المخارج خاصّة؟ قوله: (آتيا بالبسملة). إلى آخره.[3]

«فعلى هذا يمكن أن يقال: محسّنات القراءة لعلّها تكون محسّنات عند الأئمّة عليهم السّلام أيضا»؛ وقتی قراء گفتند که لازم است، چه کسی می‌گوید چون ما دلیل نداریم و طبق ضوابط عربی و ادبی هم هست،ما چرا گوش به حرف قراء بدهیم؟ نه، محسنات آنها محسنات عند الائمه است. با این مقدمات دلیل شرعی درست کردند. بعداً «والاولی و الاحتیاط» می‌گویند که اگر نه‌ای بود توضیحش را عرض می‌کنم.

---

[1]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحياء التراث) ج ۲ ص ۳۹۳

[2]اصول كافي جلد 1 صفحه: ۳۷

[3]همان ۲۲۸

تصحیح کلمه «ضُعف» توسط علامه شعرانی و منشأ اشتباه صاحب الذریعه

هفته قبل نکته‌ای را گفتم و دنبالش رفتم. این را هم در این چند لحظه‌ای که مانده عرض می‌کنم؛ گفتم قرآن امین السلطان؛ رفتم و برگشتم اما اسم آن یادم رفته بود. این مصحف شریف است. چاپ فرخ خان امین الدوله. چاپ اول در صفر ۱۲۷۹ بوده. تجدید چاپ ذی القعده ۱۳۹۰ بوده. می‌بینید که این مصحف بزرگ و سنگین است. حدود ۳۰۰ صفحه اش اصل مصحف است. و حدود ۱۵۰ صفحه از آن هم همانی است که امین الدوله فرخ خان به فرانسه رفته بود، دیده بود که غربی‌ها کشف المطالب، کشف الآیات و کشف الکلمات برای قرآن دارند. او هم خوشش آمده بود. در زمان ناصر الدین شاه آن را با این مصحف یک جا چاپ کرده است. حدود سال چهل و نه این را تجدید چاپ کرده بودند و آن را به مدارس هدیه می‌دادند. از مرحوم آقای علاقه بند یاد کردم؛ رحمة الله علیه. نزد دانشآموزان می‌آمدند. حاج آقا دو از آن می‌نشستند و مصحف به این سنگینی را به این صورت به دست می‌گرفتند و یک جزء کامل را می‌خواندند. از کارهایی بود که برای خود دانشآموزان خیلی جذاب بود. سنشان هم بالا بود. اما یک تکان نخوردند.

شاگرد: بدون تکیه‌گاه می‌خواندند؟

استاد: بله، شاید گاهی این دستشان را می‌آوردند و زیر مرفقشان می‌گذاشتند. چون دست درد می‌آمد. علی ای حال با دست دیگرشان کمک می‌کردند. ولی کل جزء را با این سنگینی می‌خواندند. اما چرا این مصحف؟ ظاهراً این مصحف را به مدارس هدیه داده بودند و آن هم مصحفی است که تازه به مدرسه آمده بود، لذا متصدی ها احتراماً، مصحف بزرگ را به دست ایشان می‌دادند. خدا رحمتشان کند!

حال من دو نکته را سریع عرض می‌کنم. در مقدمه تجدید چاپ، اینطور عبارتی دارد:

«در این قرآن شریف علاوه‌بر آن امتیاز، رعایت قرائت غیر مشهور عاصم نیز شده»؛ قرائت مشهور عاصم چه بوده؟ حفص بوده. غیر مشهور عاصم چیست؟ شعبه است. در صفحه ۳۰۳ در پایان مصحف می‌گوید: خدا همه را رحمت کند: «عن المحتاج علی محمد بن محمد حسین اصفهانی»؛ او خطاط بوده. به این صورت فرموده است: «بحمد الله تمام شد. و چون اصل قرآن روایت حفص از عاصم است، روایت بکر که علامت آن صاد است نیز در حواشی ثبت افتاد تا هر که خواهد به هر دو نحو قرائت نماید. و از برداران ملتمس دعای خیر».

شاگرد: چون اصل قرآن روایت حفص از عاصم است؟

استاد: منظور از اصل قرآن، آن چه که او نوشته است. منظورش متن بوده. چون اصل قرائت حفص است من در کنار آن قرائت شعبة بن عیاش را هم نوشته ام. جالب این است که ایشان که در این زمان بوده، در خلاصة المنهج که قبل از هزار است -مالفتح الله در سال ۹۸۸ در کاشان مرحوم شدند- در مقدمه آن فرموده‌اند: قرائت شعبة بن عیاش که در عجم به غایت شهرت است. یعنی زمان ایشان قرائت حفص در عجم رایج نبوده است. این سند خیلی خوبی است. در مقدمه خلاصة المنهج است که استاد حسن زاده برای آن خیلی زحمت کشیدند. شاید در درس هم گفتند. گفتند من برای آماده شدن این کتاب برای چاپ خیلی زحمت کشیده‌ام. منهج الصادقین را استادشان آقای شعرانی چاپ کرده‌اند. در آن هم زحمت کشیده‌اند. خلاصة المنهج را به شاگردشان سپردند. شاید تتمیم منهاج البرائه که شرح نهج‌البلاغه مرحوم خوئی است، به اشاره مرحوم آقای شعرانی ایشان تمام کرده. شاید سیزده یا چهارده جلد است. الآن به نوزده جلد رسیده است. بقیه آن را ایشان تمام کرده‌اند.

چیزی که می‌خواهم بگویم و برای من جالب بود و امروز به آن رسیدم، این است: من همینطور داشتم مصحف را نگاه می‌کردم؛ تعشیر، تخمیس که در قدیم مرسوم بوده را هم دارد. تخمیس و تعشیر برای قرن اول است. در اینجا هم همان سبک قرن اول را آورده‌اند. سوره مبارکه روم آمد و چشم من به آیه شریفه افتاد؛ «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً[1]». «ضُعف» بود. در مصحف دیگر که خیلی قدیمی‌تر از آن است که در تهران ای صفاهان چاپ شده بود، ان‌شخش محمد علی خوشنویس است، آن را هم نگاه کردم در آن هم «من ضُعف» دارد. در منهج الصادقین فرموده‌اند عاصم و حمزه «ضَعف» خوانده‌اند اما «ضُعف» هم قرائت شده و اقوی قرائت «ضُعف» است. به‌خاطر روایت ابن عمر. در تابستان شاید دو-سه جلسه از آن صحبت کردیم.

بعد من آمدم دیدم مصحف طاهر خوشنویس دو ترجمه دارد. یکی ترجمه آقای سراج است. خدا همه را رحمت کند. در مصحف طاهر خوشنویس به ترجمه سراج دارد «ضُعف». همان خط طاهر خوشنویس با تذکرات آقای شعرانی دارد «من ضَعف». الآن چاپ های عثمان طه همگی «من ضَعف» است. قرآن سلطانی که از قدیم بوده و طاهر خوشنویس هم از روی آن چاپ شده، نسخه ندانستم که نگاه کنم. ان شالله نگاه می‌کنم. در خانه‌های قدیمی نوعاً مصحف سلطانی هست. البته ایشان می‌گوید هر کجا که ما مشکل داشتیم به چاپ باغچه سرا هم مراجعه کردیم. کلمه باغچه سرا را حاج آقا مکرر می‌گفتند. می‌گفتند چاپ بسیار خوبی است. ظاهراً هم در ترکیه است. به نظرم برای ترکیه است. از خط حافظ عثمان است و چاپ باغچه سرا. حاج آقا می‌فرمودند کتاب خیلی کم غلطی است. این مصحف هم در آخر کار صفحه بلند بالایی دارد؛ در آخر کار گفته‌اند مراجعه کنید و این غلط ها را تصحیح کنید. این هم کاری بوده که مرسوم بوده.

من که اینها را دیدم احتمالی به ذهنم رسید که به نظرم قوی است. در مباحثه تابستان در یک جلسه ای دو جلسه پیرامون عبارت «التمهید فی علوم القرآن» بحث کردیم. عنوان بحث این بود: «هل خالف حفص شیخه عاصما فی شیء من قرائته؟». کسانی که بودند یادشان هست. عنوان این است. روایتی در کتابهای قرائت آمده که حفص گفته: ما خالفت عاصما الا در اینجا؛ عاصم در اینجا «ضَعف» خوانده و من «ضُعف» را اختیار کرده‌ام. خب ایشان چه کار کرده‌اند؟ ایشان گفته‌اند نمی‌شود، این چه حرفی است. ما مفصل بحث کردیم.

منظور من اینجا است: وقتی ایشان نتیجه گرفتند فرمودند پس این حرفی که حفص می‌گوید من در اینجا با عاصم مخالفت کردم، دروغ است. «فالراجح ان عاصما وهم الذی قرأ بالضم فیما اقرئه علی حفص»؛ خود عاصم «من ضُعف» خوانده است. اینکه حفص گفته من با او مخالفت کرده‌ام دروغ است. کجا با او مخالفت کرده؟! بلکه عاصم «ضُعف» خوانده است. این بیان التمهید ابتدا به ذهن عجیب آمد. چرا؟ چون نزد همه معروف است که قرائت عاصم «ضَعف» است. الآن هم در مصاحف ما دارد «الله الذی خلقکم من ضَعف»، لذا چطور می‌گویید ارجح این است که قرائت عاصم «ضُعف» بوده؟ قرائت عاصم که مبهم نیست.

بعد در کتاب علوم قرآنی ایشان صفحه ۲۴۱ به این صورت آمده است: آیا حفص مخالفتی با عاصم دارد؟ این جمله آخر را تغییر داده بودند. به این صورت گفته بودند: «ترجیح داد که این کلمه را حفص هرگز به ضم نخوانده است و با شیخ خود هیچگاه مخالفتی نکرده است». ظاهراً چون این کتاب چند سال بعدش شده، دیده‌اند در قرائت حفص «ضَعف» است، اما چطور بگویی عاصم «ضُعف» خوانده است. قبلی را هم تغییر نداده‌اند اما در اینجا گفته‌اند هرگز حفص به ضم نخوانده است.

چیزی که امروز از مصحف امین الدوله دیدم، این احتمال به ذهنم آمد: به نظرم وجهی قوی است. وقتی صاحب التمهید، التمهید را می‌نوشتند از قرآنی که در خانه خودشان یک عمر خوانده بودند، استفاده کردند. قرآن‌هایی که در ایران رایج بود؛ امین الدوله، طاهر خوشنویس رایج بوده که همه «ضُعف» نوشته بودند. ایشان هم در حافظه خودشان که یک عمر خوانده بودند، «من ضُعف» بود. و لذا گفته‌اند عاصم «ضُعف» خوانده است، چه کسی می‌گوید که حفص «ضُعف» خوانده است؟ بعد که قرآن‌های جدید و عثمان طه آمدند نشان دادند که این که «ضَعف» است و این هم مطابق قرائت عاصم است. لذا عبارت علوم قرآنی به این صورت تغییر کرده است.

خب حالا می‌خواهم چه نتیجه‌ای بگیرم؟ آقایانی که «ضُعف» خواندهاند دقت کرده‌اند و دیده‌اند که او می‌گوید اصل قرائت حفص نیست. ما در کتب علوم قرآنی می‌دانیم که حفص «ضُعف» خوانده است. لذا آن را «ضُعف» کرده‌اند. چون می‌خواهند که حفص باشد. بعد در کنارش نوشته‌اند «ضَعفا فی الموضع الثلاثه بالفتح»؛ یعنی ابوبکر و شعبه ابن عیاش هر سه را «ضَعف» خوانده‌اند. اما حفص «ضُعف» خوانده است. این تا زمان آقای شعرانی آمده است. خب آقای شعرانی متخصص فن بوده و می دانسته که عاصم «ضَعف» خوانده است. حفص هم در زمانی‌که راوی از عاصم است «ضَعف» خوانده است. ببینید اصطلاحات دقیق بوده. حفص گفت «ما خالفت عاصما فی اختیاری»، نه فی روایتی. گفت من در کل مصحف تنها یک مختار دارم. اختیار در اصطلاح قرائت منظورش است. این آقایان چون دیدند که حفص «ضُعف» را اختیار کرده، خیال کردند که راوی قرائت حفص است. و حال آنکه همان «ضَعف» درست است. آقای شعرانی که وارد بودند خط طاهر خوشنویس که در ترجمه سراج «ضُعف» بوده، ایشان تذکر دادند و کرده «ضَعف».

شاگرد: همان یک اختیار را هم نمی کرد این فضا پیش نمی آمد!

استاد: صحبت سر این است که یک فضا واضح بوده، اما وقتی به اینجا می‌رسد به این شکل مبهم می‌شود. من تأکید دارم. بعضی از علوم است که به پرکاری در مقطعی از زمان و به استعداد و به هیچ چیزی مربوط نیست. بعضی از علوم است که چاره‌ای نیست جز از زمان بردن. یعنی چهل سال، پنجاه سال، هفتاد سال انس نیاز دارد. محال است بگویی چون استعداد تو نمره اول است، یکساله متمرکز بشو همه اینها را بدان. اصلاً محال است. یعنی بعضی از چیزها هست که انس می‌خواهد. تا در بستر زمان پخته نشود، نمی‌توانند وارد آن فضا شوند. یکی از آنها همین ها است. مختار حفص «ضُعف» است. اما قرائت عاصم به روایت حفص «ضَعف» است. قرآنی که ما داریم روایة حفص عن عاصم است که درستش «ضَعف» است.

پس این قرآن هایی که «ضُعف» ضبط کرده‌اند مختار و اختیار حفص را ضبط کرده‌اند. نه روایت حفص را. چه بسا زمینه اینها همان فرمایش منهج الصادقین بود که ملافتح الله فرمودند اقوی روایت ضم است. اتفاقا ایشان باید بگویند به‌خاطر روایت ابن عمر. اما صاحب التمهید گفتند ابن عمر کذای کذا... . چه چیزهایی گفته بودند. حفص، استادش عاصم و امیرالمؤمنین را رها کند، برود به روایت ابن عمری بچسبد که وضعش معلوم است؟! ایشان خیلی محکم در می‌کنند. ولی اتفاقا ملافتح الله می‌فرمایند ترجیح با ضم است. این نکته‌ای بود که امروز برای خود من جالب بود. چه بسا در حافظه صاحب التمهید به‌خاطر قرآن هایی که مانوس بودند «ضُعف» بوده.

شاگرد: یک بار فرمودید که حاج آقای بهجت به سه کتاب عنایت داشتند. یکی از آنها مفاتیح فیض بود، بقیه آنها چه بود؟

استاد: یکی از آنها ریاض بود. در غیر فقه هم دو-سه کتاب دارند. شاید نهایه علامه بود.

شاگرد۲: تواتر قرائت «ضُعف» ثابت است؟

استاد: قرائت «ضُعف» در بین قراء سبعه ظاهراً ندانشته باشیم. همین مختار حفص است به روایت او. در قراء سبعه ندارد. حالا باز هم نگاه میکنم. در نظرتان باشد، مجمع البیان در دو جا گفتهاند؛ در سوره مبارکه انفال و... . آن جا خوب است. گفتهاند کوفیین که یکی از آنها عاصم است همه «ضَعف» خواندهاند. اما ذیل همین آیه شریفه نمیدانم چه شده، در نسخه مجمع البیان آمده که عاصم «ضُعف» خواندهاست. درحالیکه عاصم به هیچ روایتش «ضُعف» نخواندهاست.

شاگرد: اختیار حفص از باب سماع است یا از باب اجتهاد است؟

استاد: آنها گفتهاند از باب روایتی است که مطابق روایت قریش ابن عمر میگوید من «خلقکم من ضَعف»، حضرت هر سه تای آن را برای من تصحیح کردند و فرمودند «من ضُعف، ضُعف، ضُعف». میگوید هر سه تای آن را حضرت تکرار کردند. این روایت سند دارد. اما بین قراء سبعه هست یا نه، باید نگاه کنم.

شاگرد: پس اختیار او به سماع است.

استاد: بله، اگر روایت نبود که بههیچوجه نمیخواند. او اصلاً گیری نداشته است. آنهایی که در فن قرائت بودند اجتهاد نداشتند. «ما قرأت شیئا الا باثر». حمزه گفت. لذا گیری ندارد که او به سماع اختیار کرده است. اما صحبت سر این است که بین سماع ها «ضُعف» را اختیار کرد. اما وقتی از عاصم روایت کرد «ضَعف» را روایت کرد.

شاگرد۲: بنابراین این شبه قرائتی از خود حفص میشود.

استاد: اختیار است. در جلسات متعدد از اختیار بحث کردیم. خود آقای هادی فضلی چون نیاز بوده یک باب درست کرده به نام «فی معنی الاختیار». خود ابن جزری هم توضیح میدهد. در آن کتاب علوم قرآنی دیدم که میگوید حرفهای ابن جزری «لایخلو من تأسف»، و حال آنکه به این صورت نیست. یعنی شما با انس فضای آنها را در قرن اول و دوم و سوم میبینید. تنها باید شواهد آن را تقسیم کنیم.

شاگرد: تقسیمات سی جزئی قرآن در زمان اهل البیت هم بوده؟

استاد: بله، کلمه جزء بوده. منانسب هم هست. مثلاً میخواستند در یک ماه سی روز ختم کنند. عدد سی منانسب آن است و کامل هم هست تا هر روزی یک جزء بخوانند و در کل ماه یک ختم کنند. اما اینکه چه زمانی جزء آمده شاید در فدکیه گذاشته باشم. تاریخ جزء؛ تخمیس، تعشیر و تجزئه و تحزیب. مورد دیگری هم هست.

شاگرد: شبهه ای را مطرح کردهاند. میگویند اول کسی که این کار را کرد یزید ملعون بود. چون در آن مجلس دید که اوضاع به هم میریزد این کار را کرد که مردم سرگرم شوند.

استاد: آن را نمیدانم باید روایتش را ببینم.

شاگرد: سایت نور القرآن خوب است؟

استاد: آن یک سایتی است که حتی قرائت عشر را هم دارد. صوتش را هم دارد. قدیمی است.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]الروم : ۵۴